

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به مناسبت استصحاب نسبت بین اصل سببی و مسببی که با جریان اصل در سببی دیگر اصل در مسببی جاری نمی شود، توضیحا عرض کردیم که این مسئله در فقه اسلامی زیاد کاربرد داشت یعنی مسئله تعارض اصول، زیاد، خیلی زیاد لکن در مسائل قضاء بیشتر، در کتاب اجاره، بیع، صرف، سلم، در صور اختلاف بین طرفین چون این ها برنامه شان به این بود که تشخیص مدعی و منکر داده بشود سعی می کردند، برنامه شان هم به این بود که بگویند منکر کسی که قولش موافق اصل است سعی می کردند تشخیص اصل داده بشود، چون اگر تشخیص اصل داده می شود منکر شناسائی می شد. آن وقت این ها در مقام اصل که آمدند توضیحش را عرض کردیم غیر از اصلی که در مصب دعوا جاری می کردند گاهی به لوازم دعوا هم نگاه می کردند که مثلا این که این حرف را می زند لازمه اش این است و اگر این باشد اصالت فلان این لازمه را نفی می کند لذا خیلی از جاها می آمدند می گفتند این اصل که می گوید این آقا موافقش است مخالف است با آن اصل، معارض است با آن اصل، آن آقای دیگر مثلا قائل است لذا این در باب فقه نتیجه داشت چون اگر هر دو اصل جاری می شدند هر دو مدعی و هر دو منکر می شدند و نتیجه اش باب تخالف بود اما اگر یک اصل جاری می شد نتیجه اش باب مدعی و منکر می شد، یکی مدعی بود و یکی منکر، مدعی وظایف خودش را عمل می کند منکر هم به وظائف خودش عمل کند لذا این مسئله در ابواب فقه خیلی جا افتاد و این منشا شد که خیلی تعارض اصول درست کنند، البته تعارض اصول حتی در اباحات علمی ها هم بعد ها در کتب اصول قدیم زیاد است، خیلی زیاد است، یکی از کارهایی که مرحوم شیخ قدس الله، و این در شبهات موضوعیه که فراوان، در شبهات حکمیه هم به مناسبت های مختلف مثلا اصالة عدم حجیة الظن و استصحاب عدم حجیة ظن، مثلا شیخ آمد گفت دیگر اگر شما اصالة عدم جاری کردید جای استصحاب نیست، این رتبه بندی اصول ولو اصول موافق باشند، چه اصول موافق و چه اصول مخالف، عرض کردیم در این کلمات اصولیین متاخر شیعه خیلی بحث شد

و انصافاً یک مقدارش همچین سر و سامان، تنقیح نهاییش توسط مرحوم شیخ بود و بعد از شیخ هم مخصوصاً به نظر بنده این دو بزرگوار مرحوم آقای نائینی و عراقی خیلی در این مسئله کار کردند برای تنقیح اصول.

و عرض شد به این که تفکر کلی غالباً بر این بود که بین این ها تعارض است و عده ای هم گفتند نه این تعارض مستقر نیست بلکه نسبت آن ها تخصیص است، شاید این تفکر تخصیص رائج بوده، الان هم شاید بعضی از معاصرین.

از زبان مرحوم شیخ صحبتی، بحثی به نام حکومت آمد حتی مثلاً نسبت بین قاعده تجاوز و استصحاب که حکومت باشد، تخصیص نباشد که توضیحاتش گذشت، دیگه احتیاج به تکرار ندارد.

این مطلب را هم به این مطلب ادامه بحث که پیدا کرد خب تقریباً توانستند این قسمت را هم درست بکنند چون مثلاً استصحاب می گفت شما رکوع ندارید، یقین به قیام داشتید الان در سجده هستید استصحاب عدم رکوع جاری می شود، قاعده فراغ هم می گفت یعنی لا تنقض الیقین بالشک شاملش می شود.

قاعده فراغ هم می گفت، قاعده تجاوز هم می گفت اگر رد شدی مثلاً بلی قد رکعت، این جا تو رکوع کردی، اگر شارع وظیفه قرار داد در این جا بر آن لا تنقض الیقین بالشک مقدم است یعنی شارع گفت تو تعبد داری تو رکوع انجام دادی، دیگه جای شک نیست، لا تنقض الیقین بالشک می گوید شما شک ندارید، با یک تعبد شرعی شارع وظیفه شما را بیان کرد و نتیجتاً شما به اصطلاح شک ندارید.

این اسمش را گذاشتند حکومت، خب مباحث و اصول و قواعد فقهیه و تطبیق حکومت جریان پیدا کرد، مشکل کجا برخوردند؟ جایی که دلیل حجیت یکی باشد، آن جا می خواستند تصویر حکومت بکنند مثلاً آمدند این قید را زدند که دلیل حاکم نباید شارح و مفسر باشد، احدهما کافی باشد برای جریان او، به تعبیر مرحوم نائینی معدوم و مزیل شک باشد چون دارد لا تنقض الیقین بالشک که دیگه استصحاب جاری نشود. کجا این مشکل پیدا شد برای این آقایان متاخر ما؟ که عرض کردیم در فروع فقهی زیاد هست، جایی که هر دو استصحاب باشد، دلیل یکی باشد، فقط نکته اساسی این است با این که دلیل یکی است و دلیل به قول آقایان انحلالی است و در

دلیلی که انحلالی باشد ترتب و طولیت معنا ندارد مثلا اگر گفت اکرم العلماء مراد این است اول فقهها، مرادش فقهاست، اگر فقهها هیچ کس نبود، هیچی فقیهی نبود، بعد اصولیین، اگر اصولیین حتی یک نفر هم نبودند بعد ادبا، این طوری. خب این خلاف ظاهر است، کسی قبول نمی کند، لسان اکرم العلماء نسبت عالم به تمام افراد علی حد سواء است، کسی قبول نمی کند، مشکل این جا شد که شما می خواهید استصحاب کریت بکنید با استصحاب کریت، استصحاب نجاست ثوب نشود دیگه و دلیل هم یکی است، این است مشکل که گیر کردند، تصویر فنی این بحث را.

از آن ور حس کردند، البته عرض کردم در میان اهل سنت یا بعضی از قدامای شیعه تعارض را فرض کردند، اما این آقایان تعارض را فرض نکردند آمدند گفتند که آن دلیلی که می گوید در کریت استصحاب جاری شد آن دیگه نمی گذارد استصحاب در نجاست ثوب جاری بشود، خوب دقت بکنید، به این معنا که استصحاب نجاست ثوب فی نفسه مشکل ندارد، این جهت خاصی ندارد، جاری می شود اما اگر ما ببینیم که منشا شک ما در نجاست ثوب این است که آیا با آب کر شسته شده یا نه، منشاش این است دیگه، شک ما مسبب از این است که آیا این لباسی که سابقا نجس بود با آب کر شسته شده یا نه؟ اگر منشا شک این بود شارع اگر می گفت این کر است، این کافی است به قول مرحوم نائینی که شک در نجاست ثوب را بردارد، مزیل شک است، معدم شک است، روشن؟ و لذا اگر استصحاب کریت نبود مثل یک آبی است که سابقه اش را خبر نداریم، یک آبی هست، یک لباس نجس هم هست و سابقه آن آب را نمی دانیم، نمی دانیم کر هست یا نه، لباس را با آن شستیم، خب قطعا استصحاب نجاست ثوب جاری می شود، بحث سر استصحاب نجاست ثوب نیست، قطعا استصحاب نجاست ثوب جاری می شود، إنما الکلام که اگر در ناحیه سبب چون این جا ما تعبد در سبب نداشتیم راجع به آب تعبدی نداشتیم که این تعبد هم کر باشد، اگر تعبد نداشتیم آن وقت نوبت به مسئله به اصطلاح این که اصل مسببی جاری نشود نداریم، اصل مسببی هم جاری بشود. تصور کردید که صحبت چیست؟ صحبت این نیست که در اصل مسببی قصور است، در واقع همین نکته هم برایتان روشن شد که چرا قدامای اصولی ها مخصوصا اهل سنت این را تعارض گرفتند؟ آن هم سرش این است که چون این ها با استصحاب معامله اماره می کردند، فرض کنیم که بینه آمد که این آب قبل از دو ساعت ما این را

.....

اندازه گرفتیم کر بود الان هم کر است، بینہ آمد، الان هم اندازه گرفتیم کر است و مثلاً قبل از ده دقیقه این لباس را هم با آب شستیم، باز بینہ آمد که این لباس را ما دیدیم، لابلای این قسمت لباس خون بود، این لباس نجس است و می گوئیم شستیم، می گوید بله شستیم باز نگاه کردیم خون موجود بود، خون در این لباس موجود بود، خب شما این جا چکار می کنید؟ هم بینہ هست که آب سابقاً کر بوده الان هم کر است، هم بینہ هست که لباس سابقاً نجس بود الان هم نجس است، همان بینہ می گوید الان هم نجس است، شما این جا تعارض می فهمید دیگه، می گوید این دو تا با هم معارضند، اگر این کر این را ما شستیم باید پاک بشود، بینہ می گوید نه نجس است، این ها تصورشان این بود شما الان می خواهید استصحاب جاری بکنید مثل این که بینہ الان باشد، فرق نمی کند، روشن شد؟ سرّ تعارض هم روشن شد؟ یعنی سرّ این که این ها تعارض فهمیدند استصحاب را اماره می دانستند، اگر اماره باشد چطور تعارض است استصحاب هم باشد تعارض است، این تعجب آور برایتان نباشد که آقایان چرا تصور کردند با استصحاب، تعارض می فهمند، حالا اگر بینہ بود، هم بر حالت سابقه هم بر حالت فعلی، شما در آن جا تعارض می بینید، الانش هم تعارض است، روشن شد؟ پس بنابراین اجمالاً مطلب روشن بشود، از آن ور این ها ارتکازاً می خواستند بین بینہ و استصحاب این فرق را ببینند.

پرسش: آقای خوئی هم که استصحاب را اماره می گیرد این حرف ها را می زند؟

آیت الله مددی: نه دیگه، چون اماره به نحو حکایت باشد کاشف

روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟ مشکل کار چی بود؟ مشکل کار این بود که یک اصل واحدی بود این اصل واحد هم به قول ایشان مرحوم نائینی هم دارد انحلالی است، معنای انحلالی نسبتش به افراد علی حد سواء است. آن وقت در این جا شما می خواهید بگوئید نه نسبتش علی حد سواء نیست، اگر در کَریت استصحاب نیامد دیگه در نجاست نمی آید، این مشکل کار است. در یکی اگر آمد چون نجاست ثوب هم از مصادیق لا تنقض الیقین بالشک است، در این یکی نمی آید

پرسش: یعنی اگر اماره باشد سببیت و مسببیت معنا ندارد؟

آیت الله مددی: نه، چه معنایی دارد؟ تعارض پیدا می کنند، سببی مسببی معنا دارد اما تعارض پیدا می کنند چون آن می گوید کر است، من می دانم الان کر است، این هم می گوید من می دانم الان نجس است. ملاقات هم که من دیدم شده

پرسش: یکی از دو اماره سبب است

آیت الله مددی: باشه، هیچ اثر ندارد. چرا؟ چون اماره کاشف واقع است، واقع را نشان می دهد، حیثی نیست، اصل حیثی است، فرقی همین است، روشن شد؟

پس اشکال را خوب دقت بفرمایید مال کجاست

پرسش: من اماره را در ناحیه سبب بپذیرم دیگه در ناحیه مسبب

آیت الله مددی: اماره آمده چیکار بکنم؟ چون اماره فرض این است که واقع است، و الاشياء كلها على ذلك حتی یستبین لك غير ذلك أو تقوم به البينة، این تقوم به البينة در کريت آمده، در نجاست هم آمده، چه فرق می کند؟ یعنی این ها می گویند چون امر انحلالی است منحل می شود هم این را می گیرد هم آن را می گیرد، نهایتش تعارض می شود مثل تعارض بینتین دیگه، بینه می آید که زید مالک است، بینه می آید که عمرو مالک است.

پرسش: این جا سببیت و مسببیت است

آیت الله مددی: سببیت و مسببیت در بینه تاثیر نمی کند

پرسش: یعنی دردی را دوا نمی کند؟

آیت الله مددی: نه

پرسش: آن وقت این مثالی که زدید بینه می گوید من آثار خون را مثلا از لباس می بینم این که با کريت آب منافات ندارد، می گوید با آب کر شسته شد اما پاک نشد، آثار زائل نشد

آیت الله مددی: به هر حال ما الان چکار بکنیم؟ بگوییم نجس است یا نه؟

از آن ور ما این را مسلم با آب کر شستیم

پرسش: مبهم ۱۲:۱۳

آیت الله مددی: خب همان بینه اولی می گوید این کر است، آن هم شسته شده، می گوئیم ما خودمان وجدانا شستیم، این را با آب کر که وجدانا کر بوده شستیم، نتیجه این کار را شما می خواهید بگوئید در استصحاب، بگوئید اشکال ندارد این لباس نجس است، درست شسته نشده، استصحاب هم همین کار را می کند، همان کاری که شما در بینه تصور می کنید بعینه در استصحاب هم تصور می کنید. شما در بینه می گوئید که نه آقا شسته که شده، خون پاک شده، خب استصحاب می گوید خون پاک نشده، تعارض نمی بینید، خیلی خب استصحاب هم می گوید خون پاک نشده، شما در بینه چکار می کنید؟ این سوال نکته اساسی این است که اولاً فقهای ما و اصولیین ما آمدند بین استصحاب و بینه فرق گذاشتند، این یک، دو این نکته فنی این جا این است که از آن ور شما می گوئید دلیل یکی است، خوب دقت بکنید! نسبت دلیل به افراد هم علی حد سواء است مثل نسبت دلیل بینه به افراد، این هم علی حد سواء است، می گوئید قابل جمع است، خب در استصحاب هم قابل جمع است، هم استصحاب بکنید کزیت آب را هم استصحاب بکنید لباس نجس است مثل این که شما می گوئید هر دو را قبول می کنید، بینه را قبول می کنید، آب کر است، بینه را قبول می کنید لباس نجس است، آن جا هم همین کار را بکنید، این نکته، از آن ور وجدان یعنی این متعارف بین اهل سنت، از آن ور وجدان انسانی یعنی فقیه وقتی فکر می کند، وقتی شارع می گوید این آب کر است قاعدتاً این لباس پاک است دیگه، این را چکارش بکنیم؟ سرش چیست؟ آن سرّ اساسی یک کلمه است آن را اگر بخواهیم چون مرحوم آقای نائینی و آقاضیا بحث می کنند، من این را در یک کلمه، سرّ اساسی این است که یک نسبتی بین این دو تا شک در واقع موجود است، چون شک در احدهما مسبب از دیگری است، آیا لباس نجس است یا نه؟ آیا لباس به کر شسته شده یا نه؟ این می خواهد بگوید ولو دلیل یکی باشد چون نسبت بین این دو تا طولی است در این جا اگر آمد آن اولی را گرفت دیگه آن دومی را نمی گیرد یعنی نسبت اکرم العلماء نسبت به علماء طولی نیست

پرسش: یعنی تخصیص می خورد؟

آیت الله مددی: تخصیص نه، اصلاً نمی گیردش، حکومت

پرسش: یعنی تخصصاً؟

آیت الله مددی: تخصص نیست.

پرسش: آن باز یقین آخر آن را

آیت الله مددی: آن یقین را این جا ندارد، و لکنه ینقض

پرسش: روایت دیگر یقین آخر

آیت الله مددی: می دانم ینقضه بیقین آخر یعنی ولو به حجت، بگوییم یقین به معنای حجت.

پرسش: بالاخره نکته زیر اصل بودن استصحاب است یا روی سببی و مسببی بودن؟

آیت الله مددی: در حقیقت دو تا نکته اساسی است، یک نکته واقعی است یک نکته اصطلاحی، یک نکته واقعیش این است که این جا

دلالتان یکی است، مثل اکرم العلماء اما در اکرم العلماء رابطه ای بین افرادش نیست، طولیت ندارد، مثلاً فقها در اول، اصولیین در دوم،

ادبا در، همچنین چیزی نیست، همه عالماند، اکرم العلماء را همه را به یک نحو واحد می گیرد، بگوییم مراد ایشان این است مراد جدی

اول فقها، اگر فقها اصلاً نبودند اصولیین، اگر اصولیین اصلاً، خب این خلاف ظاهر است نمی شود قبولش کرد، این ها بحثشان این

است که در مثل اصل عملی این جا عنوان لا تنقض الیقین بالشک است، خود شک یک طبیعت متغیری دارد که می خواهد تعبد بکند،

بعضی از شک ها مسبب از بعضی شکند یعنی در واقعش هست، این به تعبد ما نیست، این جا طولیت امر واقعی است، این طولیت،

خوب دقت بکنید! اگر امر واقعی بود اگر تعبد در اصل آمد آن مسبب دیگه توش تعبد معنا ندارد، این ها تمام بحثشان این بود.

پرسش: خب خود اصل اگر اعتباری است این که در یک موردی حتی اگر در واقع حقیقتاً طولی بود در اعتبار هم طولیت حفظ بشود

خود این جعل می خواهد، خود این یک قراردادی است جعل جدید می خواهد، این که در چنین مواردی باز واقع را تحفظ بکنید و در

اعتبار همین را جلو بیندازید این خودش جعل می خواهد

آیت الله مددی: این ها می خواهند همین، تمام آن نکته فنی این است که با همان جعل واحد این کار انجام بشود،

پرسش: چطور؟

آیت الله مددی: خوب حالا الان داریم چطورش را بررسی می کنیم که ببینیم می شود یا نمی شود خوب، اولاً تصویر مطلب بشود.

پرسش: خود این شک امر اعتباری نیست، امر واقعی است.

آیت الله مددی: منشا شک چیست؟ منشا شکتان چیست؟ آن آب کر است یا نه؟ می گوید اگر تعبد داد که آب کر است تعبداً دیگر

این شک برداشته می شود.

روشن شد؟ نکته اش نه به خاطر طولیت در لسان دلیل است، طولیت در موضوع است، موضوع طولی هستند، موضوع شک طولی،

شک این در عرض آن، در عرض آن نیست، در طول آن است، چون موضوع طولی است خودبخود دلیل این طوری منحل می شود،

وقتی بخواهد منحل بشود، وقتی طولی بود در سبب شک را آمد تعبد داد، تعبد در سبب مسبب را شک را بر می دارد، به قول نائینی

معدم شک است، مزیل شک است، این تصور این است، این اشکال ایشان این که ایشان می فرماید، این یک اشکال است که ما دیگر

تعبد، مهم این است با دلیل واحد می توانیم این کار را بکنیم یا نه؟ لکن نکته آن دلیل واحد این است که بین موضوع ها ترتب هست،

طولیت است، در اکرم العلماء بین موضوع ترتب نیست، فقیه فقیه است، اصولی اصولی است، ربطی به هم ندارند لذا آن جا ترتب را

نمی توانیم فرض بکنیم اما در مانحن فیه چون شک موضوع است، عرض کردیم در اصول عملیه جهل و شک موضوع است، می

گوید حالا که ما بین این دو تا شک ها ترتب هست شک در نجاست منشا شک در کریت است، این اقتضا می کند که اگر دلیل واحد

در سبب جاری شد دیگر در مسبب جاری نشود، این مزیل شک است، معدم شک است، این جا طولیت چون دارند این طولیت هم مال

طولیت لسان دلیل نیست، طولیت موضوع است، خود موضوع ذاتاً این طور است، در اکرم العلماء موضوعش طولیت ندارد، علما

طولیت ندارد.

پرسش: موضوع رفت

آیت الله مددی: احسنت، موضوع رفت

موضوع رفت تعبد نمی آید، حکم نمی آید، آن وقت در بینه چون واقع است واقع را به شما نشان می دهد دیگه آن جا بحث تعبد نیست، طولیت در آن جا موثر نیست، اما در بحث اصل عملی طولیت موثر است، به قول ایشان همین که شما به وجدانتان گفتید طولیت رفت، شک رفت، خب نائینی هم همین را می خواهد بگوید، فقط شبهه این است که این رفتنش دو تا دلیل می خواهد یا یکی کافی است، اگر دو تا باشد که واضح است مثلاً ما این لباس را شستی نمیدانی آب پاک بوده یا نبوده، کر هست ؟ اصالة الطهارة می گوید شما حکم به طهارتش بکن، اگر آب کر است وجدانا، طاهر هم هست تعبداً، لباس را با آن شستیم پاک می شود، دلیل کل شیء لک طاهر برای اصالة الطهارة، لا تنقض الیقین بالشک برای استصحاب، این لا تنقض الیقین بالشک جاری نمی شود، وقتی شارع بهتان می گوید این طاهر است دیگه لا تنقض الیقین بالشک نمی آید، دیگه شما شک ندارید. روشن شد؟

پرسش: اگر طولیت را در امارتین داشته باشد

آیت الله مددی: اگر باشد، نیست

پرسش: یکی را سبب قرار بدهد و یکی را مسبب

آیت الله مددی: بدهد قرار بدهد، اماره شانش چون اماره واقع را بتمامه نشان می دهد، این جا تعبد است

پس بنابراین اشکال ندارد که یکی بیاید موضوع دیگری را بردارد، تمام نکته فنی دلیل واحد است، جعل واحد است، از آن طرف هم این ها قبول دارند انحلالی است، از آن طرف هم قبول دارند نسبت افراد نسبة واحدة پس اگر ما می خواهیم این جا تغییر بدهیم یکیش موضوعش در طول موضوع دیگری است، یکیش شکش مسبب است و یکیش شکش سببی است، آیا این مطلب چون ایشان قائل به انحلالند یعنی هر کدام یک لا تنقض، این لا تنقض روی کریت که آمد دیگه لا تنقض روی نجاست نمی آید پس آن، نمی دانم روشن شد نکته فنی در حقیقت در بحث این است.

پرسش: در اصل این را می فهمیم، در بینه چرا؟

آیت الله مددی: در اصل چیست؟

پرسش: در اصل جاری می شود، در بینة تصویر نمی شود

آیت الله مددی: چرا؟ بینة می گوید دو ساعت قبل نجس بود الان من نگاه کردم نجس است، ما نگاه می کنیم خون نیست، آثار خون نیست، بینة می گوید من دیدم.

پرسش: از یک جهت مع الفارق است به بینة

آیت الله مددی: قیاس نیست، بحث فهم نص است، آن روایتی که می گوید اگر بینة آمد حجت است خب می گوید حجت است، بینة آمد که این الان نجس است، بینة هم آمد که این آب کر است، قبلا هم کر بوده حالا هم کر است، نمی شود فرض کرد؟ می شود فرض کرد

پرسش: دو تا اماره گرفتید، فرض گرفتید به جای اصل عملی به استصحاب بگوییم بهش بگوییم اماره

آیت الله مددی: اگر اماره شد حکم بینتین دارد، بینة در نجاست.

پرسش: سببی و مسببی در بینة

آیت الله مددی: خب این جا هم سببی و مسببی است دیگه، منشا شک در، منشا این که این نجس است یا نه کر شسته شده، بینة می گوید درست است با کر شسته شده اما خون بود، من نگاه کردم خون بود.

پرسش: شارع یکیش را در طول دیگری قرار داده، این چه اشکالی دارد؟

آیت الله مددی: طولیت که واقع است، طولیت که امر واقعی است، بینة می گوید این با آب شسته شد اما پاک نشد، من نگاه کردم نجس بود

پرسش: شسته نشده

آیت الله مددی: آهان شسته نشده

استصحاب هم همان را می خواهد، آن می گوید استصحاب هم کارش همین است، استصحاب هم می گوید نجس است یعنی شسته شده پاک نشده، روشن شد؟ آن چه که در ذهنیت اهل سنت، من می خواهم بگویم ذهنیت اهل سنت، چون استصحاب را رفتند روی اماریت نتیجه اماریت این است، حالا آقایان ما روی اصل عملی رفتند، روی استصحاب اگر بگویم اماره می گوئیم هر دو جاری می شود، هم استصحاب کریت هم استصحاب بقای نجاست مثل این که اگر بینه بر هر دو بود، شما بینه را چکار می کنید؟ این جا هم همان طور است، فرق نمی کند.

پرسش: حالا صحبت این است که این کلیت که امر واقعی شد چرا در اماره موثر نیست امر واقعی؟

آیت الله مددی: تاثیر ندارد چون بینه طریق به واقع است، نشان می دهد که این سببیت نشده، یعنی این لوازم بینه بار می شود، این ها می خواهند بگویند در استصحاب این کار نمی شود،

پرسش: بینه وقتی کشف خلاف شد یعنی به واقع نرسیده، کشفش تام نبوده

آیت الله مددی: یعنی با آب شسته شده پاک نشده خب

پرسش: خوب شسته نشده

آیت الله مددی: به قول شما شسته نشده

روشن بشود، این را من الان بحثی را که مطرح می کنم مال هزار و سیصد، این را چون عرض کردم در احکام تاثیر دارد کسانی که استصحاب در احکام جاری می کنند و لکن در غیر احکام لکن مشکلش بیشتر در موضوعات است و مشکلش هم فقط استصحاب نیست، اشتباه نشود، اصلا یک بحث کبروی آقایان ما مطرح کردند که اگر دو تا اصل باشد یکیش در طول دیگری باشد آنی که در رتبه سبب جاری می شود مسبب جاری، ولو دو تا دلیل باشد، مثل این که اصاله الطهارة و استصحاب نجاست،

پرسش: این اصل عملی قانون است

آیت الله مددی: آهان

آن وقت این نتیجه چی می شد؟ این نتیجه می رسید به باب قضا

اگر هر دو اصل جاری می شد می شد با تحالف، اگر یک اصل که سببی بود جاری می شد می شد باب مدعی و منکر، این خیلی آثار دارد، خیلی آثار دارد. وجود اصول عملیه در دنیای اسلام مخصوصا در مسائل دادگاه و قضائی، بعد ها هم در فقه خیلی از مسائل فقهی آن هایی که، این آمد تنقیحی شد در اصول متاخر شیعه که اصول هم رتبه دارند، این امارات است که رتبه ندارند، بعضی از اصول مقدمند رتبتا بر بعضی، اگر آن جاری شد آن یکی دیگه جاری نمی شود، نگوئید این اصل با آن معارض است، يعارضه اصالة، اگر کتب اهل سنت و حتی قدمای شیعه را نگاه بکنید پر است، تعارضه اصالة فلان، این ها آمدند این اصول را هم دسته بندی کردند مثلا اصول محرزہ ذاتا و ماهیتا بر اصول غیر محرزہ مقدم است، یک: یکی از موارد تقدم اگر سببی و مسببی باشد، در سببی و مسببی هم نکته بعدیش این بود اگر دو تا باشد خیلی مشکل ندارد، یکی بودنش را چجوری تصویر بکنیم؟ روشن شد؟

نکته بعدی که در اصطلاحات یعنی در حقیقت اگر در کلام مرحوم نائینی و آقاضیا دقت بکنید

پرسش: اگر دو تا بودند دلیل یکی، مدلول هم یکی می شود

آیت الله مددی: ببینید دو تا باشند مثل این که شما به اصالة الطهارة بگوئید آب طاهر است، به استصحاب نجاست ثوب دیگه مراجعه نمی کنید، دو تا دلیلند، یکی اصالة الطهارة یکی لا تنقض الیقین بالشک، شما اصالة الطهارة را مقدم می کنید لا تنقض می گوئید جاری نمی شود، چون لباس با آب طاهر شسته شده. روشن شد؟ این دو تا

پرسش: با این که غیر محرز است

آیت الله مددی: با این که غیر محرز است، احسنتم، معلوم است بحث را خوب دقت فرمودید، با این که اصالة الطهارة اصل غیر محرز است روشن شد؟

اما اگر یکی باشد این یکمی مشکل درست کرده، این ها را هم عرض کردم کلمات مرحوم نائینی و آقاضیا را می خوانیم، این ها در حقیقت می خواهند این را بگویند، نکته فنی این است که اگر خود موضوع این دو تا اصل بینشان ذاتا ترتب هست، در مقام تعبد هم

همین طور می شود، حالا ایشان اشکال دارند، اگر در سبب می آید دیگر در مسبب تعبد نمی آید، روشن شد نکته فنی؟ بین این دو تا ذاتا ترتب هست، چون شک در نجاست ثوب منشا شک در کریت آب است اما شک در کریت آب منشا شک در نجاست ثوب نیست، یکی یترتب بر دیگری، می گویند اگر بین این دو تا ذاتا طولیت بود، ترتب بود در تعبد هم که می آید همین کار می شود، یعنی چه؟ یعنی اگر در آن سببش تعبد آمد دیگه در مسبب تعبد نمی خواهد، موضوعش را بر می دارد، پس این نکته اول.

عرض کردیم باز هم بحث را اگر دقت بکنید یکی این که ما وجدانا این کار را می کنیم یا نه، یکی این است. یکی این که ما چطور این را با قواعد اصولی جورش بدهیم، داریم این قواعدی را که درست کردیم دلیل واحد و نسبتش علی حد سواء را چجوری جور بدهیم. نکته بعدی که باز دقت بکنید که باز بین یعنی در حقیقت مطرح شده و مرحوم آقازیا اشاره دارد این باید باز می شد، اگر این مطلب را قبول کردیم، خوب دقت بکنید، اگر این مطلب را قبول کردیم نتیجه اش بین اصل سببی و مسببی تعارض نیست که در کلمات خیلی ها آمده، این یکی را برداشتند، اگر تعارض نیست نسبتش چیست؟ تخصیص است یا حکومت است؟ چون این ها در ذهنشان این است که حکومت همیشه در دو دلیل است نه در یک دلیل، خوب دقت بکنید! حکومت همیشه در دو دلیل است، مثل این که بلی قد رکعت با لا تنقض الیقین بالشک، شما دیگه استصحاب رکوع نمی کنید، قاعده تجاوز جاری می کنید، چرا؟ گفت بلی قد رکعت، اگر گفت بلی قد رکعت دیگه شک ندارید، تامل فرمودید؟ اگر دو دلیل باشد حکومت را تصویر می کنیم، مشکل این است که یک دلیل است، حالا که یک دلیل است چطور بگوییم حاکم است؟ حاکم است؟ تخصیص است؟ ورود است؟ روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟ پس در حقیقت حالا چون این عبارتی را که این ها نوشتند این طور نیست، من برایتان این شرح خارجی را دادم که روشن بشود:

یک: اگر اصل واحدی باشد، دلیل واحدی باشد لکن موضوعش در خارج دو تا عنوانند که با هم خودشان طولیت دارند نه شما، خودشان با هم طولیت دارند، احدهما منشا شکش شک در دیگری است، منشا شک در نجاست ثوب شک در کریت ماء است، این ها

آمدند این حرف را زدند اگر شما در این جور جاها اصل را در آن سبب جاری کردید خود بخود مسبب شک از بین می رود، اگر شک از بین رفت در مسبب جاری نمی شود، این یک.

پس تعارض ندارند، خیلی خب سلمنا، حالا که تعارض ندارند از این سه عنوان تخصیص و حکومت و ورود کدام یکی را اصطلاحا شما می گویند؟ مرحوم نائینی و آقاضیا هر دو می خواهند بگویند حکومت لکن مشکل این است که دلیل واحد چجوری در آن تصویر حکومت بکنیم؟ یک مشکل دیگر این است، چون تصویر حکومت در دو دلیل است، دو تا دلیل را که با هم مقایسه می کنیم یا می گوئیم مثلا اکرم العلماء، لا تکرّم الفساق العلماء، تخصیص زده مثلا، اکرم العلماء المتقی عالمٌ مثلا حکومت است، توسعه داده، تضییق کرده، شما تخصیص دارید، حکومت دارید، ورود دارید، اگر مادام، روشن شد یک مشکل دیگر چیست باز؟ قصه با همان حل نشد، یک قصه دیگر پیدا شد دلیل یکی است، اگر دلیل یکی است باید بگوئیم روی این فرد لذا مرحوم نائینی می خواهد این طور بگوید ما به تعداد افراد شک لا تنقض داریم، لا تنقض الیقین بالشک در کزیت، لا تنقض الیقین بالشک در، آن وقت این طوری مقایسه کرده این دو تا نسبتش حکومت است، این جوری.

پرسش: رابطه کلی طبیعی با افرادش هم همین می شود

آیت الله مددی: حالا آن رابطه کلی طبیعی حالا باشد، چون این جا یک جور دیگر هم احتمال دادند.

پرسش: مثل انقض الغریق می شود که دو تا دلیل یکی است اما در افراد تراحم می کنند

آیت الله مددی: این جا تراحم نمی کنند، مقام امتثال نیست که

پرسش: اگر نسبت سببی مسببی نبود آن وقت می شود تراحم

آیت الله مددی: بله اگر نسبت سببی و مسببی نبود بله، نه اصلا نسبت سببی و مسببی در هر دو جاری می شود، آن یکی این یکی،

چه ربطی به هم دارد؟

روشن شد؟ چون گفتند شنبه به عنوان وفات حضرت معصومه سلام الله علیها را گرفتند، البته واضح است، یکی از آقایان فرمودند به این که این بین البطلان است، ما چهل سال قبل که به قم آمدیم اصلاً چنین چیزی مطرح نبود، یک آقای خدا رحمتش کند در مشهد برداشته این را استخراج کرد که در ربیع الثانی و هیچ واقعیت علمی ندارد لکن خب بین مردم مشهور شده، حالا در قم جا افتاده ما هم به احترام گفت حسین إذا كنت فی بلدة غریباً فعاشراً بآدابها، از باب متعارفی که الان در حوزه هست، خب حضرت معصومه هم انصافاً مقامشان خیلی بالاست انصافاً، یک روز به نام ایشان تعطیل بشود هیچ مشکل ندارد. حالا چون به هر حال چون از آن ور هم تعطیل کردند ممکن است شبهه بدعت و این جور حرفها، این که ایشان وفاتشان در این روز است یا شهادتشان در این روز است هیچ گونه دلیل تاریخی ضعیف هم نداریم، ده پانزده سال است که در آمده در اثر یک نوشته ای، اصلاً مشخص نیست که حتی در زمان حیات حضرت رضا شهادتشان بوده یا در زمان وفات ایشان، اصلاً تاریخ آن ورش هم مشخص نیست. اصل فوت ایشان مشخص است، اصل فوت و رحلت ایشان مشخص است، علی ای حال لکن چون در قم راه افتاده، حالا متعارف شده یک روز را به نام ایشان گرفتند. فقط این که روشن باشد این به عنوان سنت نشود که هر کسی بخواهد برای خودش، آینده می شود، حالا به هر حال ما می گوئیم. یک آقای شنیدم گفته بدیهی البطلان است، راست است، بدیهی البطلان است، مطلب کاملاً باطل است، این که امروز شهادت ایشان، بله دهم ربیع الثانی به نظرم سالروز حمله به گنبد حضرت رضا در مشهد توسط روسها بوده در سال ۱۳۳۰ قمری.

پرسش: بنا بر روایت چهل روز هم شهادت

آیت الله مددی: روایت ۴۰ روز فرداست احتمالاً هشتم، لکن در متعارف این بود بنا بر چهل روز، روز دهم می گرفتند، با این که بنا بر روایت چهل روز باید بین هشتم و نهم و دهم، این یک ماهی که وسط هست ۲۹ روزه باشد یا نه، خود ماه صفر هم ۲۹ روزه باشد یا نه، به هر حال این هم هست که به عنوان روایت چهل روز به عنوان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها و تطبیقش هم کردند به دهم و إلا ممکن است ۴۰ روز تطبیق بشود به هشتم، چون بیست و هشتم صفر بود، تطبیق می شود به هشتم، اگر آن ماه صفر و ربیع

.....

اول تمام باشد هر دو، می شود هشتم، یکیش تمام باشد می شود نهم، هر دو ناقص باشند می شود دهم، حالا به هر حال به عنوان دهم ربیع الثانی، قدر متیقن می شود به دهم ربیع الثانی، به هر حال نکته ای برای تعطیل روز شنبه که ان شا الله یکشنبه باز بحث.

هدف من این بود که اولاً تصویر بحث بود و نکته فنی بحث بیان بشود، روشن شد؟ دلیل واحد، چون موضوع و چون این دلیل تعبد است، اصل است، اماره نیست، این دلیلی که موضوعش طولیت دارد، بعضی وقت ها یک موضوعش نسبت به یکی دیگه طولیت دارد، این ها می خواهند بگویند اگر در موضوع طولیت داشت خود آن دلیل هم طولیت پیدا می کند و إلا عادتاً دلیل طولیت ندارد، ترتب ندارد، اگر موضوع چون تعبد است، اگر موضوع طولیت پیدا کرد آن دلیل هم لا تنقض الیقین بالشک آن هم طبیعتاً طولیت پیدا می کند

پرسش: این موجب نمی شود موضوع دلیل بسازد؟

آیت الله مددی: می خواهند بگویند این دلیل اگر این را گفت شک را بر می دارد، موضوع را بر می دارد، نمی سازد، بر می دارد. روشن شد؟ این مطلب یک

دو: از نظر حقوقی و قانونی بخواهیم تعبیر بکنیم اسم این چیست؟ تخصیص است؟ اسم این حکومت است؟ چون به طور متعارف عرض کردیم این سه تا عنوان را ما اسمش را گذاشتیم ادبیات قانونی، ادبیات قانونی به طور متعارف بین دو دلیل است، این جا بین دو افراد یک دلیل است، دقت کردید؟ این جا دو دلیل نیست، اگر دو دلیل باشد یا تخصیص است، یا حکومت است یا ورود است، این جا یک دلیل است، لا تنقض الیقین بالشک است فقط، اگر لا تنقض الیقین بالشک شد آن وقت نتیجه اش این است که در بین افراد یک موضوع، افراد یک عنوان، اگر بین افراد شد این جا هم تخصیص بگوییم؟ یا این جا را حکومت بگوییم یا ورود بگوییم؟ یا بگوییم این جا هیچ کدام از این عناوین نمی آید، یک عنوان دیگر باز بکنیم، هیچ کدام از این عناوین این جا نمی آید، این باید دو دلیل باشد، شما در دلیل واحد حکومت معنا ندارد چون حکومت بنایش به تفصیل است، تفصیل چی دارد می کند؟ پس یک اختلاف دیگری که این جا هست، اولاً ان شا الله تصویر مطلب را بکنیم تا روز یکشنبه، این را ما از نظر فنی کدام یکی بدانیم؟ اولاً معلوم شد

.....

تعارض نیست، این تعارضی که قبلا بود که خیلی ها قائل به تعارض بودند، این مطلب را اگر قبول کردیم تعارض نیست، خیلی خوب سلما، تعارض را برداشتیم، مطلب بعدی حالا که تعارض را برداشتیم تخصیص است؟ حکومت است یا ورود است؟ آن وقت مشکل این جا چیست؟ دلیل یکی است، بنا نیست در دلیل واحد ما ادبیات قانونی بکار ببریم، این ادبیات قانونی در دلیل واحد بکار برده نمی شود و انصافا بحث به این هیئتی که من عرض کردم خیلی لطیف است، بحث علمی خیلی پخته، خیلی قشنگ و مرحوم آقای نائینی می خواهد بگوید حکومت است، آقاضیا هم می گوید حکومت، آقاضیا یک جور دیگری وارد می شود، اختلافی که با نائینی دارد در این است پس هم آقاضیا هم آقای نائینی هر دویشان قبول دارند با جریان اصل سببی در مسبب جاری نمی شود استصحاب، این را قبول کردند نه این که تعارض نیست، جاری نمی شود، لکن نکته فنیش هم حکومت گرفتند، این خلاصه این بحثی که کردیم، می خواستیم امروز هم بخوانیم دیگه نرسیدیم، البته فکر می کنم اگر بخوانیم عبارات ایشان روشن بشود

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین